



هنر «معاصر» از منظر هنرمند مسلمان

حسین عصمتی *

چکیده

عصر، معانی و مراتب خاصی دارد که راه یافتن به هر کدام آن‌ها، عالمی خاص را برای انسان می‌گشاید. در این میان، هنرمندان مسلمان از جمله هنرمندانی هستند که به باطن و حقیقت عصر آگاه شده، از این طریق هنر خود را جاودان ساخته‌اند. حال پرسش از نوع نگرش این هنرمندان نسبت به عصر است. هنرمندان مسلمان «معاصر بودن» و معنای عصر را در کتاب وحی و تعالیم اسلامی جستجو کرده‌اند.

بحث عمده این مقاله، سوره والعصر و تفاسیر آن است. در تفسیر این سوره، عصر را «دهر» دانسته‌اند که دلالت بر قدرت ربوبی حق تعالی دارد. در معنای «دهر» حدیثی از پیامبر (ص) وجود دارد با این مضمون: «دهر همان خداوند است» و مصباح الانس، «دهر و شأن» را از صفات خداوند دانسته که بر اساس آن، خداوند همیشه در خلق مدام است، چنان‌که در قرآن کریم آمده: «کل یوم هو فی شأن»؛ یعنی او هر لحظه و هر آن در کاری است. «دهر» اصل زمان را سه مرتبه می‌داند، زمان جسمانیات، زمان روحانیات و زمان حق تعالی. در زمان روحانیات، گذشته و آینده در حال حاضرند و به تعبیری نقد وقت است و انسان می‌تواند به این زمان راه یابد.

هنرمند مسلمان با قرار گرفتن ذیل صفت «دهر و شأن»، مجالی ظهور حق می‌گردد و هر لحظه پرده و حجابی را کنار زده، بی واسطه حقایق را مشاهده می‌کند و دائم در حال نو شدن است. چنین هنرمندی به بیان میرعماد الحسنی، صاحب شأن و اثرش، شاهد پرتو تجلیات ازلی است. بدین ترتیب، «معاصر بودن» هنرمند مسلمان، قرار گرفتن در مسیر ورزش‌های روح افزای وحی است.

واژگان کلیدی

عصر، معاصر، دهر، شأن، زمان و وقت

* مدرس دانشگاه

مقدمه

یکی از مباحث مهم در عرصه هنر که در این دوره ذهن هنرمند را به خود مشغول کرده، بحث معاصر بودن و تعلق به «عصر» داشتن است. از آنجاکه میزان ماندگاری و بقای هر اثر هنری، موکول به این حقیقت است، نوع تفسیر از این واژه، بدایت و نهایت عمر هنری هر هنرمند را مشخص می‌سازد. چنین به نظر می‌رسد که «عصر» معانی و مراتب مختلفی دارد که راه یافتن به هر کدام از این معانی، عالمی خاص را برای انسان می‌گشاید. با توجه به آثار هنری پیشین، می‌توان به این حقیقت دست یافت که آثار ماندگار در تاریخ هنر که اکنون نیز زنده و پویا هستند، آثاری هستند که هم، معاصر عصر خود بوده‌اند و هم، عصر خاصی که خارج از محدوده‌های زمانی بوده، داشته‌اند. چنین بقایی به طور مشخص مستلزم گذشت از حیطه زمان و مکان فانی است. تجارب هنری پیشین نشان می‌دهد که فعالیت، ذیل شرایط مکانی و زمانی خاص نمی‌تواند معنای معاصر بودن را در خود داشته باشد؛ چرا که چنین فعالیتی تعلق به محدوده زمانی و مکانی مشخص دارد و با پایان یافتن این محدوده زمانی، این فعالیت حیات خود را از دست می‌دهد.

در هر دوره، شاهد هنرمندانی هستیم که آثارشان از نظر صورت و معنای متفاوت و یا حتی متضاد با یکدیگر است. این تفاوت مبین آن است که با وجود آن که هنرمندان یک دوره در یک محدوده زمانی زندگی می‌کنند اما تعلق هنری‌شان به زمان‌های متفاوت است و هر کدام، معاصر بودن را به گونه‌ای متفاوت درک می‌کند و سیر هنری و آثار آن‌ها بر اساس همین ادراک و نسبت شهودی شکل می‌گیرد.

در این میان، هنرمندان مسلمان قرون گذشته از جمله هنرمندانی هستند که به باطن و حقیقت «عصر» آگاه شدند و از این طریق، هنر خود را جاودان ساختند. حال پرسش این است که، «عصر» چه معنایی در نظر هنرمندان مسلمان داشته و ورای زمان فانی، چه نسبتی با زمان باقی دارد. از این رو باید به متون اسلامی مراجعه و معنای عصر را جستجو کرد. در این متون، واژه‌هایی به چشم می‌خورد که دانستن معنای آن‌ها و نوع رابطه و سنخیت‌شان آن با معنای عصر، برای بسط این تحقیق ضرورت دارد. دهر و شأن، زمان و وقت از جمله این واژه‌ها هستند.

عصر

مهم‌ترین و معتبرترین مرجعی که مسلمانان برای راه‌گشایی بدان تمسک جسته، از آن یاری می‌طلبند، قرآن و تفاسیر مختلف آن است. در این مصحف آسمانی، خداوند به عصر قسم خورده است: «والعصر ان الانسان لفی خسر». چنین سوگندی مبین این حقیقت است که عصر علاوه بر معنای آشکار، دارای معانی ژرف است.

در تفاسیر قرآن کریم به این نکته اشاره شده که «عصر» وقت تجلی حق در زمان است. از این رو در تفسیر این سوره چنین نگاشته‌اند: «در بعضی از روایات آمده که منظور، عصر ظهور مهدی علیه‌السلام است که در آن عصر، حق بر باطل به طور کامل غلبه کند» (تفسیر لاهیجی، ۱۳۶۳). در همین تفسیر آمده که عصر به معنای زمان ظهور رسول‌الله (ص) است که در آن، حق بر باطل پیروز می‌شود. تحقق این پیروزی و غلبه، زمانی است که وحی (کلام حق) آغاز می‌شود و با این تجلی، تحول عظیمی رخ می‌دهد و تمدن اسلامی شکل می‌گیرد.

دهر

در برخی از تفاسیر، عصر را «دهر» گفته‌اند: «منظور از عصر دهر است که در آن عجایبی وجود دارد، که بر قدرت ربوبی دلالت دارد» (طباطبائی، ۱۳۶۷). «قسم یاد می‌کند به ایام دهر که محل عبرت ناظر است و اثر قدرت آن قادر، که آدمی همیشه در کاست است و در زیان»^۴. «قسم به روزگار که مشتمل است بر اعجاب بسیار و صنایع بدایع نگار» (ثروتیان، ۱۳۶۹). همچنین گفته شده که دهر همان خدا و روح زمان است، چنان‌که در مصباح الانس آمده که پیامبر (ص) در دعایش می‌فرمود: «یا دهر یا دیهور و یا دیهار و فرمود دهر را دشنام ندهید، چون دهر همان خدا است» (عمادالحسنی).

زمان

دهر را اصل زمان هم گفته‌اند (خواجوی، ۱۳۷۴). عین القضاة زمان را دارای سه مرتبه می‌داند: زمان جسمانیات، زمان روحانیات، زمان حق تعالی زمان جسمانیات که خود دو مرتبه است، حد و حصوری دارد که در آن، دیروز، امروز و فردا معنا می‌یابد. اما در زمان روحانیات گذشته و آینده در حال حاضر است و به تعبیری گذشته و آینده، نقد وقت است و انسان با تزکیه و تصفیه نفس بدان راه می‌یابد، چنان‌که پیامبر (ص) در معراج، در این زمان سیر کردند. در توصیف معراج آمده که پیامبر (ص) فرمود: من یونس را در دل ماهی دیدم، در صورتی که این واقعه هزاران سال قبل اتفاق افتاده بود. مرتبه سوم، زمان حق تعالی است و آن حالتی است که نه ماضی و نه مستقبل است. محیط به ازل و ابد است و ازل و ابد را در یک نقطه می‌داند و این مرتبه‌ای است که انسان به آن راه ندارد. بدین ترتیب، حقیقت اشیا در زمان روحانیات، ثابت و بی‌تبدیل است و با معرفت به این زمان و برگرفتن نشئه‌ای از آن، می‌توان حقیقت اشیا را مشاهده کرد و از کثرت به وحدت رسید و هر آن از آن زمان باقی، شاهدی را به این زمان فانی آورد. چنان‌که همیشه نو



و معاصر بماند (عین القضاء، ۱۳۶۰).

شأن

صفت دهر و شأن، مدخلی برای نو شدن و تجدد موجودات و جهان هستی است و به موجب این صفات الهی جهان هر لحظه در حال نو شدن است. هر آن جهان می‌میرد و در جلوه‌ای نامکرر زنده می‌شود، چنان‌که در قرآن کریم آمده: «کل یوم هو فی شأن»، یعنی او هر روز (لحظه) به کاری است، او هر آنی جلوه‌ای می‌کند^۱ و تجدد و بقای عالم را تضمین می‌کند. درجایی دیگر می‌فرماید: «بل هم فی لبس من خلق جدید» یعنی بلکه آنان را از خلقت جدید به شبهه درآیند. بدین لحاظ هنرمند مسلمان همیشه سعی داشته در ذیل صفت دهر و شأن الهی و با قرار گرفتن در معرض ورزش‌های عطرآگین و جان‌افرازی آن به وحدت نایل آید و در این منظرو این محل عبرت، نظاره‌گر حقایق و جواهر اشیا باشد تا از تکرار و سکون رهایی یابد.

صبا خاک وجودما بدان عالی جناب انداز
بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم

«حافظ»

هنرمند با قرار گرفتن در این نسیم‌های بهاری، خزان جان را به بهار تبدیل می‌کند؛ چنان‌که پیامبر(ص) به اصحاب خود توصیه می‌کنند که بدن خود را از ورزش نسیم سرد بهاری محروم نکنند. مولانا این معنا را چنین سروده است:

در بهاران جامه از تن برکنید

تن برهنه جانب گلشن روید

گفت پیغمبر ز سرمای بهار

تن میوشانید یاران زینهار

ز آن‌که با جان شما آن می‌کند

کان بهاران با آن درختان می‌کند

پس غنیمت باشد آن سرمای او

در جهان بر عارفان وقت جو

به بیانی دیگر، پیامبر(ص) به یاران خود می‌فرماید که خود را برای تجلیات حق تعالی مستعد سازند و با صیقل دادن آینه وجود خود، مجالای ظهور او گردند تا از این طریق، صاحب شأن شده، به موجب آن حائز حیات و سرخوشی گردند.

این مطلب در مورد هنرمندان مسلمان صدق می‌کند، چرا که آنان نیز با توسل به ساحت قرآن کریم، احادیث، و روایات اسلامی سعی در رسیدن با این مدارج داشته‌اند تا آثار هنری‌شان مظهر حسن و جمال او گردد و طوطی صفت به بیان مکاشفات خود بپردازند و آثار هنری خود را تذکری بدان «ناقور کل» کنند. میر عمادالحسنی در رساله خط، شأن و صفای دل را که لازمه تعالی خط

است، چنین بیان می‌کند: «اما شأن، آن حالتی است که چون در خط موجود شود کاتب از تماشای آن مجذوب گردد و از خود فارغ شود. چون قلم کاتب صاحب شأن شود از لذت عالم مستغنی گشته، به کلی روی دل به سوی مشق کند و پرتو جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه‌گر شود:

هر جا که هست پرتو روی تو لامع است

گر کنج صومعه است و اگر دیر سومنات

هر کسی در منظری دیده است آن انوار را

آدم اندر علم الاسما و موسی در قبس

و سزد که چنین کاتبی، چون صفحه بیاضی از جهت مشق به دست آورد و حرفی بر آن رقم کند از کمال حرف، آن کاغذ را به خون دیده گلگون سازد و این کیفیت به یمن صفات حمیده عارض نفس انسانی می‌شود و به دستیاری قلم صورت آن بر صفحه کاغذ کشیده می‌گردد (میر عمادالحسنی). او هم‌چنین می‌گوید: «کاتب باید که از صفات زمیمه به کلی منحرف گردد و کسب صفات حمیده کند تا آثار انوار این صفات مبارک از چهره خطش سر زند و مرغوب ارباب هوش افتد». شأن هنرمند مسلمان آن است که خود از میان برخیزد تا اثرش از لذایذ دنیوی مستغنی گردد و با توجه قلبی به سوی زمان باقی و تجلیات الهی در زمان روحانیات، بدین حقیقت دست یافته و صاحب وقت گردد. این الوقت از گذشته و آینده فارغ و همواره در حال و حضور است:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق

نیست فردا گفتن از شرط طریق

وقت

در معنای وقت چنین گفته‌اند: «وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود، چنان‌که واردی از حق بدل وی پیوند و سروری را در آن مجتمع گرداند. چنان‌که اندر کشف آن، نه از ماضی و نه از مستقبل باز گوید. صاحبان وقت را اندر وقت باقی خوش است و اگر به فردا مشغول گردند یا اندیشه وی بر دل گذرانند از حق محجوب شوند و از حجاب پراکندگی باشد» (سجادی، ۱۳۷۵). خصوصیات که برای وقت و صاحب وقت شمرده شد کاملاً با خصوصیات که برای زمان روحانیات گفته شد سنخیت دارد. گویی صاحب وقت در زمان روحانیات سیر و سلوک دارد و ناظر بر این زمان است. بداهگی در خلق اثر هنری که خلاقیت را به همراه دارد، ناشی از وقت شناسی و درک آن است. چرا که هنرمند در این ساحت، ناظر

۱. حافظ می‌فرماید:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بنده طلعت آن باش که آنی دارد

۲. رساله خط میر عماد الحسنی.

این رساله به صورت فتوکی در دسترس است.

وجد از قالب‌های معمول رهایی می‌یابد و بدون قید و بند به خلق اثر هنری می‌پردازد. چنان‌که مولانا درباره قافیه و متعلقات شعر می‌گوید:

قافیه‌اندیشم و دلساز من
گویدم مندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه‌اندیش من
قافیه دولت تویی در پیش من
حرف چبود تا تو اندیشی از آن
صوت چبود خار دیوار رزان
حرف و صوت وگفت را بر هم زخم
تا که بی این هر سه با تو دم زخم

یا در جایی دیگر می‌گوید:

بی تو نظم و قافیه شام و سحر
زهره کی دارد که آید در نظر
نظم و تجنیس و قوافی ای علیم
بنده امر تواند از ترس و بیم

صاحب وقت به دلیل تهی شدن از خود و درک حضور حق و گذشت از مطلق زمان فانی، دارای وجد است. در منازل السائرین در معنای نخست وقت آمده که: زمان وجد صادقی [وجد متحقق که شبیه‌ای در آن نیست] است که در اثر دیدن پرتو فضایی [از جانب پروردگار، که عطایی از باب امتنان است] حاصل آمده است، که آن را امیدی مصفا [وپاک از اغراض به لقای پروردگار] جذب کرده است (انصاری، ۱۳۷۳). بدین جهت، آثار هنرمندان صاحب وقت وجدی را به بیننده منتقل می‌کند که در احوال هنرمند بوده و این وجد برای همیشه در اثر هنری او محفوظ خواهد ماند؛ آن چنان‌که معماری یک مسجد یا یک قطعه خوشنویسی یا یک اثر نگارگری بیننده را مجذوب و او را به حیرت می‌اندازد و در مقابل عظمت آن سر تعظیم فرود می‌آورد. از طرفی، صاحب وقت میان تلون و تمکن سیر می‌کند و البته برتمکن مایل است و بر همین مبنا به وحدت و ثبات رسیده است. این ویژگی در تمام رشته‌های هنری مشاهده می‌شود.

بر جواهر اشیا است و با شهود آن‌ها به آفرینش می‌پردازد. وقت شناسی و درک آن از اصولی‌ترین مبادی خلق اثر هنری برای هر هنرمند است و هنرمند مسلمان عصر خود را در «وقت» جستجو می‌کند:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم^۳

حافظ که خود از جمله هنرمندان عارف و از سرآمدان آن‌ها است، اشعار فراوانی در مورد وقت سروده و بعضاً از آن، به عنوان «دم»، «دم غنیمت شمردن»، و «عیش نقد» نام برده است.

در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند

آدم بهشت روضه دارالاسلام را

گفته‌اند که «الوقت اسم لظرف الكون» (انصاری، ۱۳۷۳): وقت نامی است برای ظرف کون، یعنی محل و زمان ظهور و حادث شدن، از غیب به عالم شهادت. به همین خاطر بر صاحب وقت حالاتی مترتب می‌شود که در آن احوال، شاهد حقایقی است که از عالم غیب بر او تجلی می‌کند که در مباحث هنری بدان عالم «خیال» و عالم مثال می‌گویند. شاید بتوان گفت درک وقت روزنه‌ای است که هنرمند از طریق آن به مشاهده در عالم خیال و عالم مثال می‌پردازد و این مشاهدات را در قالب‌های مختلف هنری بیان می‌دارد. در حقیقت، او محملی برای ظهور این انوار الهی می‌گردد که البته این تجلی، مراتبی دارد که در مراتب و مدارج متعالی، به مقام جمع تشرّف می‌یابد. در این مقام از سالک دیگر خبری نمی‌ماند، آن‌را که خبر شد خبری باز نیامد، بدین ترتیب، صاحب وقت، رایحه‌های وجود و بوی عطر آگین حضرت وجود را استشمام می‌کند و در این مقام از قید و بندهای مألوف گسسته، در هیچ محدوده‌ای مسکون نمی‌ماند. هنرمند به واسطه این

نتیجه

آنچه در مورد هنرهای اسلامی مطرح است وحدت و یگانگی آن است که مسلماً این وحدت و یگانگی از تعصبات مذهبی صرف ناشی نمی‌شود. هنر اسلامی چه یک مسجد باشد یا خوشنویسی یا یک اثر نگارگری، نوری واحد را متجلی می‌سازد؛ چرا که هنرمندان مسلمان از یک منظر به حقیقت می‌نگرند و همه چشم به یک معنا دوخته‌اند و گزارشگر آن هستند و آثارشان تعلق به تمام زمان‌ها دارد. هنرمند مسلمان نه در گذشته است نه در آینده و در عین حال گذشته و آینده را فی‌الحال جمع دارد. به همین دلیل نه از گذشته بریده، به طوری که گذشتگان را نادیده بگیرد،

۳- گویی حافظ در این بیت به تفسیر سوره والعصر پرداخته و از زیانکاری انسان سخن می‌گوید «قسم به عصر که انسان در زیانکاری است» انسانی که وقت را از دست می‌دهد و حضور حق را درک نمی‌کند و خجل می‌ماند.

۴- اگر این وجد در هنرمند وجود نداشته باشد به طور قطع اثرش نیز جاذبه‌ای بر بیننده نخواهد داشت چنان‌که حافظ می‌فرماید: گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیتی دهد نقش نگینی.



و نه بدان شکل به آینده نظر افکنده که حال را زایل گرداند، بلکه با حضور در زمان روحانیات، مشاهدات خود را با احاطه بر گذشته و آینده بیان می‌دارد. بدین جهت از کثرت گریزان است و در یک مسیر، به سوی تعالی حرکت می‌کند؛ چنان‌که به لحاظ تاریخی می‌توان دوره‌های مختلف را مشاهده کرد، اما هیچ دوره‌ای نقض کننده دوره ماقبل خود نیست و حیات خود را از تعارض با دوره قبل به دست نمی‌آورد، بلکه در تداوم و تکمیل یکدیگر قدم برمی‌دارند. با تعمق در مطالب مطرح شده می‌توان گفت که هنرمند مسلمان عصر خود را در وقت شناسی و قرار گرفتن در محل و مسیر وحی جستجو می‌کند.

هنرمند در همدلی با این عصر، عکس مه رویان را در آینه وجود خود مشاهده کرده، ذیل صفت «دهر و شأن»، هر لحظه جلوه‌ای از حقیقت را مشاهده و عیان می‌کند. در هم رازی با لب دمساز خود و در هماهنگی با عصر خود واسطه ظهور و حسن و جمال حق می‌گردد و طوطی صفت مشاهدات خود را بازگو می‌کند.

آنان که در این مقام حضور داشته و صاحب وقتند، فارغ از محدوده‌های زمانی و مکانی معاصر هم‌دیگرند و در عصری مشترک حضور می‌یابند. معاصران این عصر به سیر و سلوک در عالم ملکوت پرداخته و می‌پردازند و تعلق خاطرشان ورای زمان فانی است. چنین عصری به واسطه تسری شئون الهی در آن، همیشه نو و بی بدیل باقی خواهد ماند و آن کس که معاصر چنین عصری گردد، خود و هنرش را ماندگار ساخته، هنری بی زمان را شکل داده که متعلق به همه زمانها است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

انصاری، خواجه عبدالله، شرح منازل السائرین، نگارش علی شیروانی، تهران، الزهراء، ۱۳۷۳.

ترجمه مصباح الانس، محمد خواجه‌جوی، تهران، مولی، ۱۳۷۴.

تفسیر شریف لاهیجی، با مقدمه میرجلال الدین حسینی و ابراهیم آیتی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳.

رساله ازمنه و امکانه، عین القضاء، به کوشش رحیم فرمنش، تهران، ۱۳۶۰.

رساله خط میرعمادالحسنی.

روایات گهربار گزیده از تفسیر کشف الاسرار، بهروز ثروتیان، تهران، برگ، ۱۳۶۹.

طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷.

سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، ۱۳۷۵.



وارد شدن اهل بیت پیامبر(ص) به مدینه بعد از واقعه کربلا